



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۳ مارچ ۲۰۲۰



خلیل الله معروفی

موسیقی و سیاست - تقارب و تباعد

این سطور را گوئی به حیث محصول و ماحصل "گفت و گوی" و "گفت و شنید" بین "سیاست" و "موسیقی" پیش میکشم؛ و از همین جایگاه روشن میسازم، که وقتی "گفت و گوی" و "گفت و شنید" میگویم، مفهوم متداول خود ما را از آنها میگیرم؛ یعنی:

گفت و گوی = گفت و شنید = پرخاش^۱

خوانندگان گرامی "آریانا افغانستان آنلاین" تعجب نکنند، اگر "عدم تجانس" ظاهری عنوان را نتوانند باهم "انس و الفت" بدهند. دلم مگر گواهی میدهد: همان قسمی، که همه کارهای این قلم سرچیه جلوه میفروشند، اینبار نیز عرائض را به منوال همیشگی قبول خواهند فرمود. حالا اگر قلم اجازه "پردی گفتن" را بیابد:

"سیاست" یقیناً مقوله نامأنوس نیست و هرکسی، که چار پیراهن را کهنه فرموده، مزه سیاست را در کشور به غم غنوده ما عملاً چشیده است. البته از اول این بحث باید بگویم: همان قسمی، که سرنوشت عام و محتوم لغات و کلمات است؛ بسا لغات و کلمات معنای خود را نظر به زمان و مکان و شرائط تغییر میدهند. "سیاست" در طول زمانه همیشه عین "بار معنایی" را به دوش نکشیده است. اگر به مثنون قدیم زبان دری رجوع کنیم، "سیاست" را در مفهوم "جزادادن" و "تسق کردن" مییابیم. هیچ عیب ندارد، که جهت استشهد به یکی از مثنون متین قدیم زبان دری روی آوریم و من درین عرصه کتابی استوارتر و شیرینتر از "تاریخ بیهقی" سراغ ندارم. درین کتاب زیر عنوان «الحکایة فی معنی السیاسة من الامیر العادل سبکتکین رحمة الله علیه» چنین میخوانیم:

«از خواجه بونصر شنیدم، رَحْمَةُ اللهِ كَعْت: یک روز خوارزمشاه آلتونتاش حکایت کرد و احوال پادشاهان و سیرت ایشان میرفت و سیاست که به وقت کنند، که اگر نکنند راست نیاید. گفت: هرگز مردی چون امیر عادل سبکتکین ندیدم در سیاست و بخشش و کدخدائی و دانش و همه رسوم مُلک. گفت: بدان وقت که به بُست رفت و بایتوزیان را بدان مکر و حیلت برانداخت و آن ولایت او را صافی شد، یک روز گرمگاه در سراپبرده به خرگاه بود به صحرای بُست و من و نُه یار من از آن غلامان بودیم که شب و روز یک ساعت از پیش چشم وی غائب نبودیم و به نوبت می ایستادیم، دوگان دوگان. متظلمی به در سراپبرده آمد و بخروشنید و نوبت مرا بود و من بیرون خرگاه بودم با یارم و با سپر و شمشیر و کمان و ناچخ بودم. امیر مرا آواز داد، پیش رفتم، گفت آن متظلم که خروش میکند بیار. بیاوردم او را گفت: از چه مینالی؟ گفت مردی درویشم و بُنی خرما دارم. یک پیل را نزدیک خرمائنان من میدارند. پیلبان همه خرمای من رایگان می ببرد؛ الله الله خداوند فریاد رسد مرا. امیر رضی الله

۱- "گفت و گوی" به حیث اصطلاح متداول خود ما، مُعادل "گفت و گو" در فارسی ایران نیست، چون ایرانیان "گفت و گو" را به حیث ترجمه مقوله "دیالوگ" یا "دایالوگ" فرنگی عرضه کرده و معمول میدارند، که از هیچ نگاه - و بالخاصه با مد نظر گرفتن سابقه عام استعمال ترکیب "گفت و گوی" در ملک ما - مورد پذیرش مامردم بوده نمیتواند. و هیهات، که مطبوعات و میدیای "دنباله رو" افغانی، همین مقوله نامأنوس ایرانی را میخواند تحمیلأ ورد زبانهای مردم افغانستان بسازد!!! کلمه "دیالوگ یا دایالوگ" فرنگی در دری افغانستان به حیث "مذاکره" ترجمه شده و عامأ تداول دارد و هیچ ضرورتی نمی افتد، که به نفع کلمه "گفت و گو" در فارسی ایران، قالب تهی کند!!!

عنه در ساعت برنشست و ما دو غلام سوار با وی بودیم. برفتم و متظلم در پیش. از اتفاق عجب را چون به خرمائنان رسیدیم، پیلان را یافتیم، پیل زیر این خرمائین بسته و خرما میبُرد و آگاه نه، که امیر از دور ایستاده است و ملک الموت آمده است به جان سُنْدن. امیر به ترکی مرا گفت، زِه کمان جدا کن و بر پیل رو و از آنجا بر درخت و پیلان را به زِه کمان بیاویز. من رفتم و مردک به خرما بر بودن مشغول. چون حرکت من بشنید، بازنگریست. تا بر خویشتن بجنبد، بدو رسیده بودم و او را گرفته و آهنگ زِه در گردن کردن و خفه کردن کردم. وی جان را آویختن گرفت و بیم بود، که مرا بینداختی. امیر بدید و براند و بانگ بر مردک برزد. وی چون آواز امیر بشنید از هوش بشد و سُست گشت. من کار او تمام کردم. امیر فرمود رسنی آوردند و پیلان را بر رسن استوار بیستند و متظلم را هزار درم دیگر بداد و درخت خرما از وی بخريد و حشمتی بزرگ افتاد چنانکه در همه روزگار امارت او ندیدم و نشنیدم، که هیچ کس را زهره بود که هیچ جای سیبی به غصب از کس بستدی. و چند بار به بُست رفتیم و پیلان بر آن درخت بود. آخر رسن بیربند و مرد از آنجا بیفتاد؛ و از چنین **سیاست** باشد، که جهانی را ضبط توان کرد.» (صفحات ۴۵۰ - ۴۵۱ تاریخ بیهقی، به تصحیح داکتر فیاض و داکتر غنی، انتشارات خاجو، چاپ احمدی، چاپ چهارم ۱۳۷۰) خواننده ارجمند لطف کرده و شرح نامها و کلمات را آخر مقاله بگیرد!!!

درین داستان مفهوم یک هزار سال پیش مقوله "سیاست" را دیدیم و دریافتیم، که "سیاست" در آن زمان و در اصل و ذات خود، به مفهوم "تنبیه کردن" بوده و محض با همین مدلول استعمال میشده است. اینک، که بعد از یورش تمدن و فرهنگ غرب بر و در جهان و منطقه ما، همه چیز رنگ و بوی فرنگی گرفته و جامه اروپائی به تن کرده است، مقوله "سیاست" نیز مفهوم و مدلول فرنگی اختیار کرده و مُعادل "پالیتیکس" Politics و "پالیسی" Policy انگریزی و مُعادلای دیگر اروپائی آن قرار گرفته است. در زبان المانی برای هردو مقوله انگریزی عین کلمه "پولیتیک" Politik را استعمال میکنند. ما مردم گویا کلمه "سیاست" را به حیث ترجمه و مُعادل "پالیتیکس" و "پالیسی" انگریزی و "پولیتیک" المانی و ... قرار داده ایم و چنین است، سرنوشت همه مقولات مُعاصر و مُدرنی، که در روزگار ما رائج گشته و همه بالتمام ریشه در اروپا و فرهنگ فرنگ دارند.

"موسیقی" یقیناً نیاز به شرح و تفسیر ندارد و میماند دو کلمه عربی "تقارب" و "تباعد"، که بد نیست تعریفی ولو مختصر، از هردو داده شود:

"تقارب" و "تباعد" هردو کلمات عربی و مصادر باب "تفاعل" استند؛ اولی در معنای "باهم نزدیک شدن یا نزدیکی جُستن" است و دومی در مفهوم "از هم دوری گزیدن و فاصله گرفتن".

در ملک ما اینک به چشم سر میبینیم، که موسیقی وظیفه "تقارب" را به دوش گرفته است و در طرف دیگر "سیاست" را مینگریم، که کار دیگری ندارد، غیر از "تباعد" و "دور ساختن مردم از یکدیگر". اگر به فرموده خداوندگار بلخ، حضرت مولانا جلال الدین محمد رومی سخن بگوئیم:

- "سیاست" و وظیفه "فصل کردن" را به عهده گرفته است

- و "موسیقی" بالمقابل وظیفه "وصل کردن" را

- "سیاست" بین مردم و احفاد این خاک، که چیزی دیگر، غیر از "خواهران و برادران" هم نیستند، درز و چاک می اندازد

- و "موسیقی" در صدد دوختن درزها و چاکهاست؛ و ایجاد اخوت و خواهری و برادری بین مردم

- "سیاست" به "گزیدن و نیش زدن" مردم خسته و درمانده مشغول است

- و "موسیقی" بالمقابل در صدد "استمالت و دلآسائی" ایشان

- "موسیقی" دلجوی است و "سیاست"، پرخاشگویی

- "موسیقی" دلسوز است و "سیاست"، دلدوز

- سیاست "تحدیه چرکین" است و موسیقی، "اتحاد دلای بی کین"

- "موسیقی"؛ یعنی ارفاق و تسامح و تساهل و تفاهم

- و "سیاست"؛ یعنی "تیشه زدن به ریشه‌ها" و کشیدن مرز و سرحد و حدود و تُغور
- "موسیقی" مردم را با هم گره میزند و "سیاست"، مشغول "سُکلاندن" و "گسستن" پیوندها ست
- "موسیقی" سرحدی را به نام "زبان و قوم و سمت و دین و مذهب"، به رسمیت نمیشناسد، ولی "سیاست" مردم را به حساب
"قوم و زبان و مذهب و شمال و جنوب و شرق و غرب" تقسیم کرده، متفرق میگرداند.

.... -

دور نرویم و صحنه تمثیل "انتخابات ریاست جمهوری" و عواقب آن را عملاً در نظر بگیریم و توجه کنیم، که نابکاران داخلی
و خارجی چها نیست، که نمیکند، تا نظم و آرامش و صلح و صفاء را بهم بزنند. عجب است، که درین کارنوال و گیر و دار:

«دُزام می‌گه خدا و کاروانام»

(دزد هم می‌گوید خدا و کاروان هم)

درین ماجرا مردم بیچاره در بین دو "آسیاسنگ" گیر مانده اند و حیرانند، که به خدای کدام طرف روی آورند؛ به "خدای دُزد"
و یا به "خدای کاروان"؟؟؟

در خم و پیچ "انتخابات ریاست جمهوری افغانستان" بسا کسان خود را کاندید کردند و یکی از کاندیدان آقای "حکیم تورسن"
بود، که بر "انتخاب شدن" خود به حیث "رئیس جمهور آینده افغانستان"، صد در صد مطمئن بود و میگفت:

«وقتی رئیس جمهور افغانستان شوم، اولین کاری را، که سر دست بگیرم، "گندن سه صد قبر" است؛ برای جنایتکارانی، که
از چندین دهه بدین طرف کار این سرزمین را زار و مردم ما را تار و مار کرده اند....» (نقل بالمعنی)

بلی؛ مثلی، که حالا وقت آن رسیده است، تا به فرموده ده قرن پیش استاد ابوالفضل بیهقی، کسی مثل "امیر عادل سبکتگین"،
قدم رنجه بفرماید و کار "سیاست‌بازان جنایتکار" و "جنایتکاران سیاستمدار" را با "رَسَن و درخت" یکسره بسازد!!!

و حالا ببانید، که لحظه ای از کوی "سیاست" بپریم و به سوی "موسیقی" پناه ببریم:

هنرمند مشهور، دلسوز و محبوب دلها، خانم "آریانا سعید" به عیادت "استاد امانی" می‌رود و برایش آواز می‌خواند. "آریانا خانم"
عملاً به استمالت دل شکسته هنرمند محبوب و دردمندی می‌پردازد، که عمری در خدمت موسیقی و در خدمت مردم وطن خود
بود و اینک از خاطره‌ها فراموش گشته است. باید تذکر بدهم، که آقای "امان الله امانی" هنرمند محبوب موسیقی کلبوالی
افغانستان است، که از "چاریکار" قد برافروخته است. مثلی، که خاک "چاریکار" آماده تقدیم چنین چهره‌های تابناک موسیقی به
جامعه ماست. هنرمندان مشهوری چون "عبدالرازق چارکاری" و "اسماعیل چارکاری" و "حمیدالله چارکاری" شهره تمام
افغانستان بودند و اینک "استاد امانی" ادامه‌دهنده راه ایشان است. استاد امانی سرنوشت غمینی دارد. حدوداً بیست سال پیش،
هنگامی، که در هجرت پاکستان به سر میبرد، در اثنای تمرین پهلوانی با شاگردان خود، دچار سکنه مغزی می‌گردد، که نصف
بدنش را فلج می‌سازد و قوه تکلم را از وی میرباید. از آن زمان به بعد این هنرمند محبوب القلوب، زمینگیر گشته و خانه نشین؛
و فراموش یادها و خاطره‌ها. اینک مگر میبینیم، که "آریانا بانو" به زیارت "استاد امانی" می‌رود و برایش کنسرت میدهد.

سؤال حتمی این خواهد بود، که چه کسی به "آریانای دلسوز" چنین امر نیک و مبارک را مشورت داده است؟؟؟

- من می‌گویم، که "رسالت موسیقی" وی را به انجام دادن این اقدام خیر فرمان داده است و هرکه روح و مفهوم موسیقی را
دریافته باشد، دیگر همه چیز خود را در خدمت مردم و دل‌های ناشاد و شکسته می‌گذارد. لطف کرده کلیک کنید و صحنه را
خود ببینید و بشنوید و بعد قضاوت بفرمائید:

<https://www.facebook.com/aryanamusic/videos/۲۰۹۱۵۶۷۱۹۰۸۸۴۰۱۸>

چه کسی "استاد الفت آهنگ" را مجبور می‌سازد، که ترانه زیبای "کندهار" و دهها آهنگ دلکش دیگر را به زبان ارجمند و ملی
"پشتو" بخواند؛ و آن هم با چه لطف و اخلاصی؟؟؟

- من می‌گویم، که "رسالت موسیقی" برایش این حکم مبارک را کرده است، و در غیر از آن، هیچ چیز دیگری!!!

یقیناً این سرشت و طینت "موسیقی" ست، که دلها را به دست بیاورد؛ سدها را بشکند و بر سرحدها خطِ بطلان بکشد، ...
- ولی برعکس، این "سیاست" است، که سدّ میسازد و سرحد میکشد؛ دلها را می‌آزارد و برادر را از برادر دور میدارد!!!
اگر "سیاست" چنان است و "موسیقی"، چنین؛ پس:

رحمتِ حقّ باد بر موسیقی و لعنةُ الله علی السیاسة!!!

شرح لغات و نامها:

در داستان استاد ابوالفضل بیهقی، شرح بعض لغات و نامها ضرورت می‌افتد، که اینک بدان پرداخته میشود:

- "خواجه بونصر" مراد از "ابونصر مُشکان" است، که رئیس دیوان رسائل "محمود غزنوی" و بعداً پسرش، "مسعود غزنوی" بود. ابوالفضل بیهقی شاگرد وی بود، که بعد از درگذشت استادش، عین سمّت و منصب را در دستگاه "مسعود غزنوی" به دست آورد.

- "آلتون تاش" نام حاجبِ معروفِ "سلطان محمود غزنوی" بود، که بعداً ادارهٔ سرزمین "خوارزم" بدو سپرده شد و به "خوارزمشاه" معروف گشت. "آلتون تاش" اصلاً ترکیب تُرکی و در معنای "سنگ طلا" یا "دوست و یا مالک طلا" است.

- "بایتوز" نام "والی بُست" بود و "بایتوزیان" منظور از ارکان لشکری و کشوری همین زمامدار است، که بعدها به دست و تدبیر "امیر سبکتگین" - پدر محمود غزنوی - برانداخته شدند.

- "صافی شدن"؛ یعنی "تصفیه شدن"

- "دوگان" به اصطلاح امروز؛ یعنی "دو نفره". پس "دوگان دوگان"؛ یعنی "دو نفره دو نفره" و یا "به صورت دو نفره"

- "ناچخ" (به فتح حرف سوم) به معنای "نیزه کوتاه" است، که در قدیم رائج بود

- "متظلم" (بر وزن "متعلم" و "متغیر" و "متکبر") در معنای "دادخواه" است

- "خرماین" در معنای "درخت خرما" ست

- "الله الله"؛ یعنی "از برای خدا"

- "خداوند" درینجا مراد از "پادشاه" و "امیر" است

- "در ساعت"؛ یعنی "فوراً و بلافاصله"

- "برنشست"؛ یعنی "سوار اسپ شد"

- "مَلک المَوْت" مراد از "عزرائیل" است، که وظیفهٔ "قبض روح" انسانها را خدواند به عهدهٔ او سپرده است.

- "زهره" در معنای "جرات" همین اکنون هم در زبان عوام کابلی رائج است.

(خ. معروفی - همبورگ - ۱۹ مارچ ۲۰۲۰)

